

مفهوم انتخابات آزاد و آزادی انتخابات وسرچشمه آن

جمعیت این نکات روشن، آیا سیاست تشویق ازدیاد جمعیت کشور سیاستی درست و توأم با واقع بینی است؟ و یا تجدید نظر در آن به مصلحت کشور و نسل های آینده خواهد بود؟ اگر تشویق نمودن مولید به جهت جلوگیری از پیر شدن جمعیت کشور مثلاً ظرف ۲۰ سال آینده باشد، باید گفت که این ازدیاد نفوس در هر زمان هم که متوقف شود و در هر وقت دیگری که کنترل جمعیت ضرورت یافته و مد نظر قرار بگیرد بازهم پس از دو دهه، کاهش نسبی نیروی جوان پدیدار خواهد گشت. و بنا بر این سیاست افزودن به جمعیت و تشویق مولید برای جلوگیری از کاهش نیروی جوان هیچگاه کار ساز نخواهد بود. این سیاست فقط به تنگناهای آیندگان خواهد افزود و بس.

از تفاهم با جامعه جهانی تا تفاهم با ملت ایران

ادامه از صفحه ۱

به گفتگو نشسته و به تعامل و تفاهم برسد و سایه شوم ابرهای خطرناکی را از فراز این کشور دور نماید، ولی همین حاکمیت قادر نیست در داخل کشور و با فشار ملت ایران به گفتگو بپردازد و به خواست های برحق شهروندان این کشور گوش فرا دهد؟ آیا حاکمیت نمیداند که سیاست خارجی کشور فرع بر سیاست داخلی است و باید در جهت تقویت و در خدمت سیاست داخلی کشور قرار گیرد؟ و گفتگو و تفاهم با جامعه جهانی بدون گفتگو با جامعه ایران و مردم درون کشور و رعایت آزادی های اولیه آن ها مثل آزادی احزاب و آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات یک پارادوکس است که هرگز به جایی نخواهد رسید. چرا حاکمیت به جای گفتگو با دگراندیشان و صاحبان آراء و عقاید مخالف و رعایت حقوق انسانی آنان به زور و سرکوب و تهدید متشبث میشود؟ چرا حاکمیت به حقوق اجتماعی و انسانی بانوان ایران که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدهند و به خواست های صنفی قشر شریف و فرهیخته معلمان و به زندگی و معیشت کارگران محروم و مطالبات برحق دانشجویان که چشم و چراغ و آینده سازان کشورند اعتنا نمی کند؟ چرا حاکمیت در صدد کنار گذاشتن سیاست مشیت آهنین و درپیش گرفتن سیاست گفتگو و تعامل و تفاهم با ملت نیست؟

است به حاکم و یا پادشاه بخشیده و در مالکیت او قرار داده و تسلط نامحدود او را بر روی آن برقرار نموده و در نتیجه حاکم مجاز است هر آنچه لازم بداند انجام دهد و فقط و فقط در برابر خداوند پاسخگویی اعمال خود است. باتکیه بر این تئوری حاکم مشروعیت قدرت و سلطه خود را مستقیماً از خداوند گرفته و در حقیقت خود را بجای خداوند قرار داده و بگونه ای غیرمستقیم ادعای خدائی مینموده است. تئوریهای حاکمیت و مشروعیت آن باتشکیل و ظهور و بسط کلیسای کاتولیک در قلب امپراطوری روم از قرن سوم میلادی به بعد جای خود را به یک تئوری جدید سپردند. پس از تشکیل کلیسای کاتولیک در روم پایه گذاران آن فعالیت های خود را آغاز و از راه های مختلف و از جمله تبلیغات بر زندگی معنوی انسان ها تسلط یافتند و قدرت معنوی و آسمانی خود را بر جامعه حاکم ساختند و پس از آن مبارزه را برای بدست آوردن قدرت زمینی و مادی و سیاسی آغاز نمودند و به رقابت با امپراطور و حاکمان روم پرداختند. کلیسا در این رقابت حامدی بود که هستی و آنچه که وجود دارد از آن خداوند است و لا غیر و خداوند خود بر آن به بر روی زمین میگذرد مستقیماً دخالت و نظارت ندارد. بلکه توسط نماینده خود که تنها در برابر او مسئول و پاسخگوست اعمال خلق و حکومت را تحت هدایت و کنترل خود دارد و آن نماینده کلیسا و پاپ در راس آن است. در نتیجه ملاحظه میگردد که در حقیقت طبق این ادعا کلیسا و پاپ بجای آفریدگار نشسته و خواهان حکومت بر بشریت اند. این نظریه عاقبت در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم میلادی به بار می نشیند و پاپ و کلیسا را بر امپراطور و مردم تحت حکومتش، هم در رابطه با زندگی معنوی و اخروی و هم در رابطه با زندگی دنیوی حاکم مینماید بگونه ای که از آن پس امپراطور مشروعیت و سندیت خود را با توسل به کلیسا و پاپ بدست میآورد و تنها امپراطوری مشروع شناخته میشود که توسط پاپ تاج بر سر او گذارده شود. (شارل ماین اولین امپراطور امپراطوری روم و ژرمنی است که در سال ۸۰۰ میلادی توسط پاپ تاج را دریافت و بسر گذارده و امپراطور مشروع شناخته شده است). از این زمان به بعد است که منافع امپراطور و اطرافیانش با منافع کلیسا و پاپ درهم آمیخته میگردد و بموازات یکدیگر قرار گرفته و حرکت میکنند. امپراطور از منافع کلیسا و کلیسا از منافع امپراطور و اطرافیانش حمایت میکند. با تضعیف کلیسای کاتولیک در قرن شانزدهم و در اثر ظهور عقاید و تئوری های جدید و بخصوص افکار روسو و منتسکیو و با وقوع پیوستن

برای درک بهتر انتخابات و هدف آن لازم است در آغاز بطور خلاصه در خصوص چگونگی پیدایش حکومت، حق حاکمیت، قدرت حاکمه و تعریف و تحولات آن از بدو پیدایش تا به حال چند کلمه ای بیان گردد. بر اساس تحقیقاتی که متخصصین و حقوقدانان و جامعه شناسان در رابطه با قدرت حاکمه و حکومت و تحولات آن در طول زمان نموده اند چنین حاصل گشته که اولین نوع قدرت حاکمه همزمان باتشکیل اولین گروه های انسانی به مفهوم آن زمان شکل گرفته که پایه و اساس آن، زور و ترس و وحشت بوده است. بدین مفهوم که قویترین و زورآورترین فرد و یا افراد گروه در راس گروه قرار میگرفته اند و باتکیه بر نیرو و یا شمشیر خود دیگر افراد گروه را تحت سیطره و فرمان خود قرار میداده اند. در این دوره از دوران تاریخ بشریت شمشیر و تکیه بر آن یعنی زور پایه و اساس مشروعیت قدرت را تشکیل میداده است. باتوجه به اینکه جوامع بشری بدون وقفه در حال تغییر و تحول کند و یا سریع بوده و هست، زمانی فرامیرسد که تکیه به شمشیر از آن پس به تنهایی برای تسلط بر گروه های انسانی کافی نبوده و از اینرو تئوری دیگری وارد زندگی اجتماعی میگردد. از این پس در دست دارنده قدرت خود را آفریدگار و مالک زمین و زمان و هر چه در آن است معرفی میکنند و در ضمن تکیه بر شمشیر، خود را مالک الرقاب دانسته که قادر است هر آنچه در توان اوست انجام دهد. در این دوران منتفعین از این نوع حکمرانی و صاحبان امتیاز طرفداران و پیروان بی چون و چرای این تئوری یعنی تئوری خدا حاکمی و یا حاکم خدائی میباشند. این نوع از حکومت را میتوان در دنیای باستان و در سیستم های حکومتی مصر (فراعنه) و دیگر سرزمین ها مشاهده نمود. با گذشت زمان و ادامه تحولات اجتماعی و بالا رفتن سطح فرهنگ و بینش، اگر نه برای همه افراد جوامع بلکه گروهی از آنان تاریخ مصرف تئوری خدا حاکمی یا حاکم خدائی پایان رسیده، بگونه ای که از این پس تکیه بر یک چنین ادعای کمک شمشیر و زور و کشتار نه اینکه کافی نبود، بلکه غیر ممکن می نمود. از اینرو صاحبان قدرت در صدد چاره جوئی بمنظور حفظ قدرت و منافع خود برآمده تئوری دیگری را ابداع نموده و بر جای تئوری قبلی قرار دادند. بر اساس تئوری جدید حق حاکمیت صاحبان قدرت از این پس ادعای خدائی را کنار گذارده و مدعی داشتن حق نمایندگی از طرف خداوند و اعمال حق حاکمیت از طرف او بر روی زمین و هر چه در آن است شدند. بر اساس تئوری جدید خداوند سرزمینی را که حاکم بر آن مسلط است با هر چه در آن